

کلاسهای هنر فصل ◄ ► سیدعلی میرفتاح



پرِسا و دایِش-۸

سینینورهای خیر خواه جینینورهای کله شق

امروز مجبورم کمی غیرمرسوم بنویسم. معمولاً مقدمه کوتاه –اگرچه خسته‌کنندهای– می‌نوشتم و بعد خاطراتم را در پنج تصویر، تعریف می‌کردم، تا بلافاصله پرِسا هم خاطراتش را مرور کند و در پنج تصویر مجزا تعریف کند، بلکه به این وسیله نسلش را با نسل من مقایسه کند. اما ظاهراً من طوری حرف زده‌ام، یا جوری خاطره تعریف کرده‌ام که به پرِسا برخورد است. همدلش هم البته تقصیر من نیست، کلاً این زود حوصله‌اش از هر بازی‌ای که جذابیت اولیه‌اش را از دست بدهد، سر می‌رود. این نسل زیادی نازپرورده شده و زودتر از آنچه معمول است زیر قرار و مدارش می‌زند. به هر حال ما با هم قرار و مداری گذاشتیم که نمی‌شود یکطرفه فسخ‌اش کرد، حتی اگر چیزهایی که هست، بر وفق مرادمان نباشد. ما البته عادت داریم که چیزی بر وفق مرادمان نباشد. تقریباً از وقتی به دنیا آمدم چیزی بر وفق مرادمان نبوده. انگار عادت کرده‌ایم که چیزی بر وفق مرادمان نباشد. خیلی زود با شرایط کنار می‌آییم و خودمان را با شرایط تطبیق می‌دهیم. اما پرِسا و همسن و سالانش این طور نیستند. خوب، یا بد، زود از کوره درمی‌روند و زیر همه چیز می‌زنند. عشق و علاقه اینها به ویرانگری، آدم را تکران می‌کند که اینها چطور می‌خواهند

با بالا و پایین دنیا کنار بیایند. نمی‌خواهم تحلیلشان کنم و حرف‌هایی بزنم که بیش از این عصبانی شوند. پرِسا فقط خواهرزاده عزیز من نیست، بلکه نماینده نسلی است که من نمی‌خواهم رابطه و دوستی‌ام را با آنها از دست بدهم. من جوان نیستم، اما دوستی با جوانان برایم آنقدر ارزشمند است که به هر حیل‌های که شده، نمی‌خواهم دلشان را با خودم سرد کنم. اصلاً این خاطره‌گویی‌ها که حالا تبدیل به سوءتفاهمی بزرگ شده، اصلاً بهانه‌ای بوده تا من راهی پیدا کنم که بتوانم حرف‌م را به آنها بفهمانم و حرف آنها را بفهمم. من دنبال راهی می‌گشتم که این درد عمیق میان نسل‌ها را با مرور خاطرات دایی و خواهرزاده بر کنم. می‌دانم کار سختی است، اما بالاخره از هیچ کار ن‌کردن و فقط و فقط گلابی کردن و دعوا کردن و قهر کردن که بهتر است. من خواستم به جای بزرگ‌تری کردن و قیافه خیرخواهانه سینینوری گرفتن برای این جینینورهای کله‌شق، با آنها رفیق باشم و از موضع برابر با آنها سخن بگویم... اما متأسفانه زبان سرچشمه سوءتفاهم‌هاست. من با این مخاطراتم این خواستم سرمه به چشم این رابطه غیرصمیمی بکنم، اما ظاهراً چیزی گشتم‌ام و کاری کرده‌ام که زده‌ام کورش کورش پرِسا نیست، من اصلاً به جوانان علاقه خاصی دارم و با رفاقت با آنها خودم را سراپا نگه می‌دارم. همیشه وقتی زیادی با این جنل مغل‌ها می‌کردم، یاد فرمایش سعدی می‌افتم که «بی با جوانان خوردم، باری تمنا می‌کند/ تا کودکان در پی فتنند این پیر درآشام را». نه، من پیر نیستم؛ لافلاز پیر سال و ماه نیستم، بلکه نماینده نسلی هستم که از بس به خودش مغرور و مشغول شده، کوچک‌تر از خود و حتی بزرگ‌تر از خود را فراموش کرده و بی‌اعتنا به بقیه دارد برای خودش به جایی می‌رود که معلوم نیست کجاست. من به هر جان‌کنندی که هست، دلم نمی‌خواهد در این تجربه دوستی و هم‌سخنی با ۲۰، ۳۰ سال از خودم کوچک‌تر شکست بخورم. برای همین کوتاه نیامدم و نشستم و مفصل با پرِسا حرف زدم. بخشی از این گفت‌وگو را برای شما هم نقل می‌کنم، با این توضیح که من و او را صورت نوعی از دو نسل یگنید که خواسته و ناخواسته دارند فاصله میان خود را بیشتر می‌کنند. با شعارهایی مثل جوانگرایی، یا کار و فعالیت برای جوانان، این فاصله بر نمی‌شود؛ سهل است، بیشتر هم می‌شود، کما اینکه شده است. نگاهی به دور و برتان بکنید تا ببینید کم‌کم دیگر حرف همدیگر را نیز نمی‌فهمیم و مثل دو موجود متعلق به دو دنیای دور از هم با هم برخورد می‌کنیم. آنقدر دور از هم‌ایم که پرِسا با همه عشق و علاقه‌ای که می‌دلم به من دارد، به این نتیجه رسیده که من درام زیرتیرگی مسخرامش می‌کنم و خواسته‌ها و نیازها و خاطراتش را بپوچ و بی‌معنی می‌پندارم.

من: آشنابه فکر می‌کنی. اتفاقاً تو خودت درباره خودت این‌طور فکر می‌کنی. اصلاً من اول گفت‌ما بی‌برای هم خاطره تعریف کنیتم تا به تو ثابت کنم که هر نسلی برای خودش خاطره و تجربیات ارزشمند و گرانبه دارد. این تو بودی که می‌گفتی ما نسل سوءتعامیل و از این چرندیتان. من می‌بوم که اصراً می‌کردم که این حرف من مزخرف است و هیچ نسلی سوخته نیست. الان هم می‌گویم که هر نسلی در هیچ دوره‌ای از تاریخ، سوخته نیست

که اگر باشد، از عدالت خدا به دور است. پرِسا: تقصیر شما نیست. شما دنیایی را تجربه کرده‌اید، شما روزگاری از سر گذرانده‌اید که من هرکاری کرده باشم و هرچه دیده باشم، در مقابل آنچه شما کرده‌اید و دیده‌اید، رنگ می‌یازد. اصلاً انگار شما زندگی کرده‌اید و در عوض ما بازی کرده‌ایم. هیچ بخشی از خاطرات ما واقعی نیست...

من: چرا واقعی نیست؟ شاید من هم وقتی همسن و سال تو بودم، همین فکرها را می‌کردم. من هم وقتی همسنن تو بودم، در مقابل پدرم کم می‌آوردم. او هم چیزهایی را تجربه کرده بود که من ازشان سر در نمی‌آوردم اما اینکه دلیل نمی‌شود، هر چیزی مال یک دوره است.

پرِسا: مشکل من هم همین دوره است. به ما که رسیده، دوره‌ای شده که هیچ چیز

ارزشی را که باید داشته باشد، ندارد. همه چیز آنقدر احقانه شده که کسی که خاطرات

ما را می‌خواند، در مقابل آنچه شما می‌گوئید، نوشته‌های مرا شوخی و تفنن می‌پندارد. فکر

می‌کند من از همین تیتیش‌مامانی‌ها هستم که نه دردی دارم، نه فقهی دارم، نه شعوری...

چرا؟ چون مثلاً فقر را مثل شما تجربه نکرده‌ام. چرا؟ چون مثلاً مثل شما از معلم و ناظم

و پدر و مادر کتک نخورده‌ام. چرا؟ چون مثل شما اسباب‌بازی‌هایم را از توی جوی آب

نگرفته‌ام. من حالا باید ثابت کنم مورد توجه پدر و مادرم قرار می‌گیرم و برای خودم

اتاق مخصوص دارم و کلی عروسک دارم، خجالت بکنم. چرا؟ واقعاً اگر زندگی ما اینقدر

بی‌ارزش و احقانه و بی‌رنگ و چیپ و مبتذل است، پس چه نیازی است که بنشینم و

تعریف کنم و خودم را مسخره کنم. همین شما خودتان بنشینید و تعریف کنید تا مردم

بخوانند و کیف کنند. می‌دانید مشکل چیست؟ مشکل این است که خاطرات نسل ما، هر

چه باشد، جذابیت ندارد. حوصله‌سربر است و حتی برای خودمان هم حوصله‌سربر است.

من هم اگر به خودم باشد ترجیح می‌دهم خاطرات شما را مرور کنم، نه خاطرات خودم را.

من: چقدر دلت پر است؟ چرا اینها را زودتر نگفتی؟ من اگر می‌دانستم که حرف‌ها و

خاطراتم چنین احساسی را در تو به وجود می‌آورد، عمراً اگر این همه آب و تاب بهشان

می‌دادم. من اصلاً می‌گویم این تغییرات است که قشنگ است و این اختلاف‌هاست که

تاریخ را می‌سازد. این تفاوت‌هاست که باعث می‌شود من و تو مثل هم فکر نکنیم و نسبت

به حوادث و اتفاقات، موضع مختلف بگیریم. کما اینکه من هم با نسل پیش از خودم همین

فرق‌ها و تفاوت‌ها را داشتم‌ام. من هم با پدرم سر همه چیز اختلاف نظر داشتم‌ام. اصلاً این

اختلاف بین نسل‌هاست که خاطرات را شیرین می‌کند.

پرِسا: خاطرات شما را شیرین می‌کند و خاطرات مرا بی‌مزه و شل و وارفته نشان می‌دهد.

همه چیز برای شما انگار یک جور دیگر بوده و به ما که رسیده، تبدیل به یک پدیده بی‌نمک

و یخ شده شما اولین سینما رفتن‌تان را توی ذهن‌تان مرور کنید. ۱۰ بار بیشتر برایم تعریف

کرده‌اید و هر ۱۰ بار هم برای من جذاب بوده. از مدرسه در رفتن و از زیر دست بلیت‌فروش

فرار کردن و توی سینمای جنوب شهر نشستن و فیلم‌کتابی دیدن و اینها را مقایسه کنید با

موقعی که ما را به صف کردند و از طرف مدرسه سوار سرویس‌مان کردند و برندنمان سینما

که کلافرمزی ببینیم. شما وقتی آقا جان فهمید که سینما رفتن‌اید، کلی کتک‌تان زد و

انداخت‌تان توی زیرزمین و شامتان نداد و باز شما به صحنه‌های فیلم ایتالیایی که دیده بودید

دلخوش بودید و با همان درد و گرسنگی، خواب جولیته ماسینا را می‌دیدید، من شیش با

آب و تاب قصه کلافرمزی را برای بابا تعریف کردم و برای قاضیل هم به عنوان شیرین کاری

پسرخاله می‌شدم و قند توی دل بزرگ‌ترها آب می‌کردم و بهبه و چهچه می‌شنیدم. حتی

در تنهایی هم که باشم، ترجیح می‌دهم خاطرات شما را مرور کنم. خاطرات من هیچ افت و

خیز دراماتیکی که ندارد هیچ. حوصله‌سربر هم هست. فقط سینما نیست. گفتیم که، حتی

رفاه خانواده ما در برابر فقر آن روزگار شما، خیلی چیزها کم دارد. مثل همین پلو خوردن

سالی، ماهی شما که هر بارش خاطره می‌شود، و این پلو کباب هر روزی و هر هفته‌ای ما

که از دهن افتاده و هیچ اشتهایی را بر نمی‌انگیزد.

من: من هم همین حس را نسبت به خاطرات پدرم داشتم. من هم به روزگار بی‌برقی

و بی‌آبی روزگار پدرم حسودی‌ام می‌شد. پدرم از زمانی آمده بود که زندگی با زندگی

هشت قرن قبیلش تفاوت زیادی نداشت، برای همین وقتی اولین بار برق را، یا رادیو را، یا

ماشین را، یا هر چیز نو دیگر را دیده بود، برایش تبدیل به خاطره‌ای فراموش‌نشدنی شده

بود. درست مثل بار اولی که من کامپیوتر دیدم.

پرِسا: اما من وقتی در حال بزرگ شدن بودم، همه چیز دور و برم بود. من اصلاً معنی

بی‌برقی، بی‌یخچالی، بی‌آبی، بی‌تلویزیونی، بی‌کامپیوتری، هیچ چیز را نمی‌فهمم. من

حتی نمی‌توانم تصور کنم که روزی توی مدرسه‌ها صبحگاه نبوده و به بچه‌ها از جلو نظام

نمی‌دادند. من نمی‌توانم تصور کنم که توی مدرسه، معلم‌ها جور دیگری بوده‌اند و طور

دیگری می‌آمده‌اند...

پرِسا آنقدر دلش بر بود که من با این جملات ساده نمی‌توانستم قانعش کنم. باید با

او بیشتر حرف می‌زدم، اگرچه مطمئن نبودم بتوانم از خر شیطان پیاده‌اش کنم. من باز

هم باید با او صحبت کنم.

۱۶چهار دیواری



دهه‌های ۱۹۰۰ میلادی بود که روانپزشک

معروف اتریشی به تأثیر دوران کودکی در رفتار انسان و بررسی این دوره از زندگی و تقسیم‌بندی آن پرداخت. یک روانشناس خانواده معتقد است:

«بیشتر از ۵۰ سال قبل وقتی زنگبومد فروید توجه‌ها را به سمت ارزش قائل شدن برای کودکان و دوران کودکی برد، آرام‌آرام این تفکر رشد پیدا کرد.»

اصغر کیهان‌نیا آنچه را که امروز از آن به عنوان حقوق کودکان نام برده می‌شود نتیجه رشد چنین تفکری در جوامع بین‌المللی می‌داند.

پیمان‌نامه حقوق کودکان در سال ۱۹۸۹ یعنی ۴۰ سال پس از آنکه «بیانیه جهانی حقوق بشر» بدون حتی یک رای مخالف به تصویب رسید، امضا شد.

براساس این پیمان‌نامه که ۵۴ ماده دارد، هیچ کودکی نباید از تبعیض رنج برد و زمانی که در رابطه با کودکان نام می‌شود، باید متنافع عالییه آنان در راس قرار بگیرد. این پیمان‌نامه می‌گوید کودکان حق حیات دارند، باید رشد کنند، آزادانه عقاید و نظرات خود را ابراز کنند و این نظرات هم باید در مسائلی که به آنها مربوط می‌شود، مورد توجه باشد.

پیمان‌نامه «حقوق کودکان» در حقیقت موجب می‌شود دولت‌ها و جوامع بتوانند کودکان را حمایت کنند و در مقابل هرگونه آزار و اذیت کودکان بایستند و با اعمال آن بر بخورد کنند.

بچه‌های گلخانه‌ای

خانواده‌های امروزه ایرانی نیز بیش از گذشته به نوع رفتارهای خود با کودکان توجه می‌کنند اما بسیاری از این رفتار‌ها همچنان با توجه به تربیت و عرف و فرهنگ خانواده‌هاست و بسته به آنکه کودک در کدام خانواده به دنیا آمده باشد ممکن است شانس داشتن حقوقی را داشته باشد، یا حتی بیش از حق یک کودک به او رسیدگی و توجه شود یا در خانواده‌ای باشد که فراموشی کنند او یک کودک است. اگرچه دیگر کمتر پدر و مادرهایی پیدا می‌شوند که مانند قدیمی‌ها به «چوب تر» اعتقاد داشته باشند، کودکان خود را کتک نمی‌زنند، با خشونت رفتار نمی‌کنند، از تنبیه، ترساندن و تحقیر کودکان دست برداشته‌اند اما همچنان واژه حقوق کودک برای آنها کمی ناآشناست.

شقایق گاهی پسر پنج‌ساله خود را تنبیه

سال پنجم ■ شماره ۱۸۴ ■ سه‌شنبه ۲۰ مهر ۱۳۸۹

جایگاه حقوق کودک در خانواده‌های ایرانی

پدر و مادر خوب، شانس دارد

می‌کند و اگر لازم باشد ممکن است روی دست او هم بزند. او می‌گوید: «پسرم خیلی شیطان است و دائماً با بچه‌های برادر یا خواهرم دعوا می‌کند. گاهی واقعاً نمی‌دانم باید با او چه رفتاری بکنم.» البته شقایق با توجه به نصیحت‌های خانواده‌اش دیگر کمتر از گذشته با فرزندش دعوا می‌کند. او می‌گوید: «تا چند سال پیش تعداد روزنامه‌ها بیشتر بود و فکر می‌کنم بیشتر در مورد این مساله می‌نوشتند به همین خاطر به گوشم آشناتر بود و در مورد آن با خیال مطمئن‌تر می‌خواندم.» دکتر اصغر کیهان‌نیا معتقد است بعضی از رفتارهای پدر و مادرها ممکن است حقوق آنها را ضایع کند و با رفتار خود فرزندان‌شان را تحقیر کنند. یکی از این کارها مقایسه کردن بچه‌ها با یکدیگر است. پدر و مادرهایی که فرزند خود را با دیگر بچه‌های دور و بر خود مقایسه می‌کنند، باعث ایجاد احساس حسادت و تنفر در فرزندان خود می‌شوند.

در نتیجه این تحقیر، سرزنش، ملامت و مقایسه او با دیگران کودک با یک تصویر ذهنی از خودش مواجه می‌شود که خانواده به وی تحمیل کرده‌اند، مثل آنکه به او بگویند «تو خیلی خنگ هستی» یا «خرش هم چیزی نمی‌شوی» و مانند آن که در این حالت بچه فاقد عزت نفس و همان احساس خودباوری و احترام می‌شود؛ در نهایت این حس باعث می‌شود تا وی نتواند حق خود را بگیرد و حقوقش پایمال می‌شود.

البته او معتقد است در این میان خانواده‌هایی هستند که در ارتباط با حق بچه‌هایشان پا را فراتر گذاشته و بیشترین حق را در خانه خود متعلق به فرزندشان می‌دانند و در رعایت حال و حقوق فرزندان‌شان و توجه به آنها افراط می‌کنند. او می‌گوید: «ضرب‌المثلی است که می‌گوید آنقدر از سمت دیگر با هم عقب‌عقب رفتند تا از آن‌ور بام افتادند.» حال مثال بعضی خانواده‌ها هم چنین است و به شکل بیمارگونه‌ای به فرزندان خود محبت می‌کنند، انواع ویتامین‌ها را به خورده‌شان می‌دهند، نمی‌گذارند با محیط بیرون آن‌گونه که باید ارتباط برقرار کنند، او را به اصطلاح باستوریزه یا گلخانه‌ای با می‌آورند.»

رضا و آزاده دو دختر دارند که یکی از آنها به راهنمایی می‌رود و دومی در دبستان درس می‌خواند. آنها بیشتر برنامه‌هایشان را براساس

سودوکو شماره ۶۵

6	4					8	2
	9					7	
		8	1		4		
		9	1		4	2	
				5			
		2	6		9	5	
		1		3	7		
	8					1	
9	7					5	8

جدول شماره ۱۰۵۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵

جدول شماره ۱۰۵۶

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵



حقوق‌هایی که بچه‌ها شایسته

پیمان‌نامه حقوق کودک هر زیر ۱۸ساله‌ای را کودک می‌داند، مگر آنکه کشوری در قوانین خود سن بلوغ را کمتر تشخیص داده باشد. اعلامیه جهانی حقوق بشر معتقد است دوران کودکی مستلزم مراقبت‌ها و نظارت‌های ویژه بوده و کودکان در این دوران باید تحت حمایت باشند.اما در این میان کودکان نیز بسته به سن خود باید بدانند که برخی کارها را نباید انجام دهند، البته عموماً اینها قوانینی است که روانشناسان و پدر و مادرها تعیین می‌کنند و جایی نوشته نمی‌شود و تنها این بچه‌ها هستند که باید آن را بدانند. مقرراتی که در خانه و زیر یک سقف در مورد آنها تصمیم گرفته می‌شود و بیشتر تبدیل به پایدها و نیاید‌های یک خانه می‌شود اما تخلف از آنها معمولاً ناراحتی پدر و مادرها را به دنبال دارد.شاید هیچ بچه‌ای در دنیا حق نداشته باشد بدون اطلاع خانواده‌اش شب را بیرون از خانه بماند یا تنهایی به بیرون برود. به موقع خوابیدن، مرتب کردن وسایل شخصی، انجام دادن تکالیف، سازگاری با بچه‌های دیگر، از تباط برقرار کردن با محیط اطراف یا حتی دروغ نگفتن و دست زدن به وسایل خطر ناک خانه مثل گاز یا ماشین لباسشویی، اینها رفتارها و کارهایی است که از بچه‌ها خواسته می‌شود آنها را انجام دهند و کارشناسان تعلیم و تربیتی هم بر آنها تأکید می‌کنند. در صورت تخلف نیز خانواده با آنها برخورد می‌کند و گاهی ممکن است کودک در مقابل آنها جریمه نیز شود. در ابعاد بزرگ تر و در سطح حقوقی و اجتماعی آن است که کودکان به تنهایی حق معامله کردن، خرید و فروش یا حتی برداشت از حساب خود را ندارند یا بسته به قوانین کشورها از دواج نمی‌توانند بکنند. در حقیقت قوانین و حتی عرف در جامعه و خانواده‌ها معتقد است کودک هنوز برای تصمیم‌گیری به رشد و بلوغ کامل فکری نرسیده و باید در کنار همه قوانینی که از او برای آسیب ندیدنش حمایت می‌کند، منتظر بماند تا بزرگ شود.

چند لحظه‌ای صبر کنید تا نواری توضیح دهد شما با کجا تماس گرفته‌اید و بعد از آن تازه به اپراتور وصل می‌شود. «صدای بار» نیز دیگر مرکز رسیدگی‌کننده به این موضوع به صورت تلفنی است. این مرکز

سودوکو شماره ۶۴

6	4					8	2
	9					7	
		8	1		4		
		9	1		4	2	
				5			
		2	6		9	5	
		1		3	7		
	8					1	
9	7					5	8

جدول شماره ۱۰۵۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵

جدول شماره ۱۰۵۶

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
----	----	----	----	----	----	---	---	---